

چرتکه‌ی امید قریب

آرش سرکوهی

۹ ژوئن ۲۰۱۷



از توری خانم فقط تصویری مبهم به یاد دارم. هنوز مدرسه نمی رفتم که به خانه شان رفت و آمد داشتیم. زنی مسن با چهره ای مهربان و خانه ای که فقط راهرو و پلکانش را به یاد سپرده ام. توری خانم، توراندخت اشتیاقی، که متخصص تعلیم و تربیت کودکان بود و از بنیان‌گذاران شورای کتاب کودک، با کمک ها و راهنمایی های بسیار به مادرو پدرم در تعلیم و تربیت من سهیم بود. توری خانم مادر امید قریب هم بود. کسی که او را در عمرم ندیده ام اما از وقتی به یاد دارم مامان و بابا از او تعریف کرده اند. جوانی با استعداد، خوش سخن، با تفکرات چپ نوین، دکترای فلسفه از فرانسه در ۲۴ سالگی. پس از انقلاب به ایران بازگشته بود و در مجله اندیشه مقالات تئوریک چپ می نوشت. بابا آنجا با او آشنا شده بود. امید به رغم اینکه عضو هیچ سازمانی نبود در سال های ۶۰ دستگیری اعدام شد.

داستان زندگی امید و قصه های غم بی پایان مادر و پدرش را، که فرزند خود را در اوج جوانی از دست داده بودند، بارها از زبان مامان و بابا شنیده ام. مامان همیشه می گفت که توری خانم با دیدن من در سنین کودکی به یاد کودکی امید می افتاد. سخنان بابا و مامان

در ذهن من از امید قریب قهرمانی ناشناخته ساخته بودند و مثالی از سرنوشتی ترسناک. چندی پیش دوستی کتاب مامان، لرزه ها، را از من گرفت و خواند. مامان در کتابش به داستان امید نیز اشاره کرده است. دوست من پس از خواندن کتاب با هیجان برای من تعریف کرد که دوستی دارد که نزد اتین بالیبار، فیلسوف فرانسوی در لندن درس خوانده. این دوست به او گفته بود که بالیبار بارها با تاسف و ناراحتی از دانشجویی ایرانی در دوران قدیم به اسم امید تعریف می کرده. امید پس از انقلاب به ایران بازگشته و بالیبار تماسش را با او از دست داده تا خانواده امید خبر اعدام شدن او را به بالیبار داده اند. حالا دوست من پس از خواندن کتاب مامان و پرس و جو از من متوجه شده بود که امید، دوست بالیبار، همان امید قریب است.

این ماجراها باعث شد تا دوباره به کتاب مامان نگاهی بیاندازم و بخش امید را دوباره بخوانم. آنجا خواندم، و انگار برای نخستین بار خواندم، که توری خانم "میز و صندلی های نهارخوری اش را، که امید سال ها بر روی آنها نشسته، غذا خورده و درس خوانده، به ما داد. نیز چرتکه ای را که امید با آن جمع یاد گرفته بود".

میز و صندلی ها پس از خروج ما از ایران و دربه دری های بابا در زندان های مخفی وزارت اطلاعات گم شده اند و شاید در سمساری ای در تهران به انتظار صاحب بعدی خود نشسته اند. چرتکه ی امید اما هنوز هست. روی کتابخانه من. از بچه گی چرتکه را داشتم. من نیز با آن جمع و تفریق یاد گرفته ام. کسی به من نگفته بود، یا من از یاد برده بودم که این چرتکه، چرتکه امید قریب است. چرتکه برای من فقط چرتکه ای بود که از وقتی که یادم هست داشتمش. چرتکه را دوست داشتم. جزو معدود چیزهایی بود که هنگام خروج از ایران با خود به آلمان آوردم. و در تمام این سال ها، پس از ده ها اسباب کشی، آن را گم نکرده ام. سال هاست که چرتکه در کتابخانه من جا خوش کرده است.

دنیای غریبی است. توری خانم دو سال پیش در گذشت. بالیبار هنوز از شنیدن نام امید متأثر می شود و از خود می پرسد که کتاب ها و تفکرات او چه نقشی در سیاسی شدن و اعدام شدن امید داشته اند. و من پس از سی و اندی سال چرتکه قدیمی ام را با نگاهی دیگر می بینم و مانند توری خانم، اتین بالیبار، مادر و پدرم و بسیاری انسان های دیگر که امید قریب را می شناختند یا درباره او شنیده اند، از خود می پرسم که اگر امید امروز زنده بود، چه می کرد؟